

بخش دوم

متن و ترجمه حدیث لوح
به روایت ثقة الاسلام کلینی
و فضل بن شاذان نیشابوری

روایت ثقة الاسلام کلینی

عن محمد بن یعقوب الكلینی، عن محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله، عن عبدالله بن جعفر، عن الحسن بن ظریف [ح] و علی بن محمد، عن صالح بن ابی حمّاد [جمعاً]، عن بكر بن صالح، عن عبدالرحمن بن سالم، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله علیه السلام قال:

قال أبی لجابر بن عبدالله الأنصاری^۱: [۱]*

إن لی إلیک حاجة، فمتمی یخفُ علیک أن أخلو بک، فأسألك عنها؟

فقال له جابر: أی الأوقات أحببته فخال به فی بعض الأيام.

فقال له: یا جابر! أخبرنی عن اللوح الذی رأیته فی ید أمی فاطمة

سلام الله علیها بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، و ما أخبرتک

به

أمی أنه فی ذلك اللوح مکتوب.

فقال جابر:

أشهد بالله [۲]، أنى دَخَلْتُ على أمك فاطمة سلام الله علیها، فى

حياة

رسول الله صلی الله علیه و آله فهنئتها بولادة الحسين، و رأیت فى

یَدِیها لوحاً أخضر [۳]، ظننت أنه من زمرّد. و رأیت فیهِ كتاباً أبيض،

شبه لون الشمس.

* شماره ها مربوط به عباراتی است که توضیحی پیرامون آنها در بخش سوم کتاب (بررسی محتوایی حدیث لوح) بیان شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: [۱]

من با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسانتر است که تو را تنها ببینم و پیرامون آن سؤال کنم؟

جابر عرض کرد: هر زمان که دوست داشته باشید. پس روزی با او در خلوت نشست. و به او فرمود:

درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه سلام الله علیها دخت رسول خدا صلی .. علیه و آله دیده ای، و آنچه که در آن لوح نوشته بود و مادرم تو را بدان آگاه ساخت، به من خبر ده. جابر عرض کرد:

خدا را گواه می گیرم [۲]، که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و او را به ولادت امام حسین علیه السلام تبریک گفتم؛ در دستان مبارکش لوحی سبز رنگ مشاهده کردم [۳]، که پنداشتم از زمرد است. و نوشته ای سفید در آن دیدم، که به سان رنگ خورشید [درخشان] بود.

فَقُلْتُ أَهَا:

بِأَبِي وَأُمِّي، يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا هَذَا اللَّوْحُ؟

فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ، أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فِيهِ اسْمُ أَبِي وَاسْمُ بَعْلَى وَاسْمُ ابْنِيَّ وَاسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي. وَاعْطَانِيهِ أَبِي، لِيُبَيِّنَنَّ لِي بِذَلِكَ [٤].

قَالَ جَابِرٌ: فَاطَمَنِيهِ أُمُّكَ فَاطِمَةُ سَلَامَ اللَّهُ عَلَيْهَا فَقَرَأْتَهُ وَاسْتَنْسَخْتَهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي:

فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ! أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ! انظُرْ فِي كِتَابِكَ لِأَقْرَبِ [أَنَا] عَلَيْكَ.

فَنَظَرَ جَابِرٌ فِي نُسَخَتِهِ. فَقَرَأَهُ أَبِي. فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفًا.

فَقَالَ جَابِرٌ:

فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ، أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوبًا.

به او عرض کردم: ای دخت پیامبر! پدر و مادرم به فدایت، این لوح چیست:

فرمود: لوحی است، که خداوند آن را به رسولش صلی الله علیه و آله اهداء فرمود، که نام پدر و شوهر و دو فرزند و نام جانشینان از فرزندانم [حسین علیه السلام] در آن نوشته شده است. و پدرم، آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده است [۴].

جابر گوید: آن گاه مادرت فاطمه سلام الله علیها آن را به من داد. آن را خوانده و بازنویسی کردم.

پدرم به او فرمود:

ای جابر! آن را بر من عرضه می داری؟

عرض کرد: آری.

آن گاه پدرم به همراه او به خانه جابر رفت، جابر نوشته ای از پوست بیرون آورد.

[پدرم] فرمود: ای جابر! تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم.

جابر در نسخه خود نگریست. و پدرم آن را قرائت کرد. در هیچ حرفی [با آن نوشته] اختلاف نداشت.

سپس جابر گفت:

خدا را گواه می گیرم، آنچه را در لوح نوشته دیدم، این بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ، وَنُورِهِ، وَسَفِيرِهِ، وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ [٥]. نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. عَظَّمَ يَا مُحَمَّدًا! اسْمَائِي [٦]. وَاشْكُرْ نِعْمَائِي، وَلَا تَجْحَدْ أَلَائِي [٧]. إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ، وَ مُدْرِلُ الْمَظْلُومِينَ [٨]، وَدَيَانُ الدِّينِ [٩].

إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي، أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي، عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُ بِهِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ [١٠].

فَأَيُّ فَاعِبُدْ، وَ عَلَى فَتَوَكَّلْ [١١]

إِنِّي لَمْ أبعث نَبِيًّا، فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ [١٢]، إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ

وَصِيًّا. وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ. وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این مکتوبی است از سوی بزرگ پروردگار دانا، به پیامبرش محمد، آن کس که نور او، و پیام رسان او، و حجاب، و راهگشای به سوی اوست [۵]. که آن را فرشته وحی از جانب پروردگار جهانیان بر وی فرود می آورد.

ای محمد! نشانه هایم را گرامی بدار [۶]. و نعمتهایم را سپاس گزار، و الطاف مرا انکار مکن [۷].

من خدایم، و هیچ خدایی جز من نیست که در هم کوبنده ستمکاران، و به دولت رساننده ستمدیدگان [۸]، و پاداش دهنده روز جزاست [۹].

من خدایم، و هیچ خدایی جز من نیست. پس هر که جز به فضل من امید، و جز از عدل من هراسی داشته باشد، آن چنان عذابش کنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشم [۱۰].

پس تنها مرا عبادت کن، و به من توکل نما [۱۱]. من هیچ پیامبری را برنگزیدم، و دوران او را به پایان نبردم [۱۲]، مگر آنکه جانشینی برای وی قرار دادم.

من تو را بر تمامی پیامبران، و جانشینان را بر تمامی اوصیاء، فضل و برتری بخشیدم.

وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْلِكَ وَ سَبَطْتُكَ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ [١٣].
 فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ؛ وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا
 حَازِنًا وَ حَيِي [١٤]. وَ أَكْرَمْتُهُ بِاشْهَادِهِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ. فَهُوَ أَفْضَلُ
 مَنْ اسْتُشْهِدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً [١٥].
 جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ [١٦]. بَعْتَرْتَهُ أُثَيْبٌ وَ
 أُعَاقِبُ [١٧].

أَوْلَاهُمْ عَلِيٌّ، سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ [١٨].
 وَ ابْنُهُ شِبْهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ، مُحَمَّدُ الْبَاقِرِ عِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي [١٩].
 سَيِّهَلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ. الرَّادُّ عَلَيْهِ، كَالرَّادِّ عَلَيَّ. حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي،
 لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسْرُنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ [٢٠].
 أُتِيحَتْ بَعْدَهُ، مُوسَى فِتْنَةً عَمِيَاءُ حِنْدَسُ [٢١].

و تو را به دو شیرزاده، و نوۀ برگزیده ات حسن و حسین
 [علیهم‌السلام] گرامی داشتم [۱۳].

حسن را پس از گذشت دوران پدرش، کانون علم خود؛ و حسین را
 گنجینه دار وحی قرار دادم [۱۴]. و او را به زیور شهادت آراسته و
 گرامی داشتم، و پایانی سعادتبخش برایش قرار دادم. او برترین
 شهیدان و والاترین ایشانست [۱۵]. من کلام تام و تمام [دیگر
 جانشینان] خود را با او، و حجّت بالغه خود را نزد او قرار دادم [۱۶].
 و مردم را براساس تبار [پاک] او پاداش و کیفر می دهم [۱۷].
 اوّلین از این - رشته - علی، سرور عابدان و زیور اولیاء گذشته من
 است [۱۸].

سپس فرزندش محمد، که بسیار شبیه نیای والایش پیامبر محمود
 است، او شکافنده علم من و کانون و گنجینه حکمت من است [۱۹].
 آنان که در امر جانشینی جعفر تردیدی به خود راه دهند، زود باشد
 که هلاک و نابود شوند. هر کس او را منکر شود، گویی مرا باور
 نداشته است. من این را بر خود فرض نهاده ام، که جایگاه جعفر را
 بسیار گرامی داشته و او را از رهگذر یاران و دوستان و شیعیانش
 شادمان سازم [۲۰].

پس از او، موسی است که در امر ولایت او، فتنه ای سخت و کور و
 آشوبی فراگیر همه را در خود می گیرد [۲۱].

لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى [٢٢]. وَأَنْ أَوْلِيَائِي،
يُسْقَوْنَ

بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى [٢٣].

مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي [٢٤].

وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي، فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ [٢٥].

وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَا حِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ مُوسَى عَبْدِي وَحَبِيبِي

وَخَيْرَتِي، فِي عَلَيٍّ وَلِيِّ وَنَاصِرِي. وَمَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ [٢٦].

وَأَمْتَحِنُهُ بِالِاضْطِّاعِ بِهَا. يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْكِبَرٍ، يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي

بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي [٢٧].

حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي، لِأَسْرَتِهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ، وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ [٢٨]. وَوَارِثُ

عِلْمِهِ، فَهُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي، وَمَوْضِعُ سِرِّي، وَحُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي؛ لَا

يُؤْمِنُ

عَبْدٌ بِهِ، إِلَّا جَعَلَتْ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ.

از آنجا که راه طاعت من بریده نشود و برهان رسای من مخفی
 نماند [۲۲]. دوستان و اولیای من، با جامی سرشار از ولایت او
 سیراب می شوند [۲۳].

هر کس که یکی از اینان را منکر شود، گویی که نعمت مرا انکار
 کرده است [۲۴].

هر کس که آیه ای از کتاب مرا تغییر دهد، بر من افتراء زده است
 [۲۵].

وای بر مفتریان انکارگری که پس از پس از دوران بنده و دوست
 برگزیده ام موسی، علی، دوست و یار مرا منکر می شوند. او کسی
 است که بارهای سنگین نبوت را بر دوش او نهاده ام [۲۶]. و از
 رهگذر تحمل آن سنگینی ها، وی را می آزمایم. سرانجام او را
 پلیدی سرکش خواهد کشت، و در شهری که به دست بنده صالح
 بنا گردیده است و در کنار بدترین مخلوقاتم [هارون] به خاک
 سپرده خواهد شد [۲۷].

من این را بر خود فرض نهاده ام، که او را به وجود فرزندش محمد
 شادمان گردانم. همان کس که پس از او جانشین وی می باشد
 [۲۸].

او وارث علم و گنجینه حکمت و جایگاه اسرار نهران من، و برهانی
 رسا و آشکار بر خلقم می باشد؛ هیچ بنده ای به او ایمان نیاورد،
 مگر اینکه بهشت را جایگاه او قرار داده ام.

وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ.
وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ، وَ لِي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ
أَمِينِي عَلِيَّ وَ حَبِيئِي.

أَخْرَجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ.
وَ أَكْمَلُ ذَلِكَ بَابِنِهِ «م ح م د» [٢٩]، رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ [٣٠]. عَلَيْهِ كَمَالُ
مُوسَى [٣١]، وَ بَهَاءُ عِيسَى [٣٢]، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ [٣٣].
فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ، وَ تُتَّهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَّهَادَى رُؤُوسُ
الثُّرَكَ وَ الدِّيَلَمَ؛ فَيَقْتُلُونَ، وَ يُحْرَقُونَ [٣٤]. وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ،
مَرَعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ. تُصْبَغُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُوا الْوَيْلُ وَ الرَّثَّةُ فِي
نَسَائِهِمْ.

و پذیرای شفاعت او درباره هفتاد تن از خاندانش کردم، که جملگی سزاوار آتش دوزخند.

آنگاه پایان کار فرزندش علی را قرین سعادت می نمایم. هم او که دوست و یار من بوده، و گواه بر خلق، و امین و حَیْم می باشد. از نسل او، حسن را بیرون می آورم که مردم را به راه من فرا می خواند، و خود کانون و گنجینه علم من است.

و این رشته را با فرزند وی (م ح م د) به پایان می رسانم [۲۹]، که او رحمت عالمیان است [۳۰]. کمال موسی [۳۱]، عظمت عیسی [۳۲]، و شکیبایی ایوب را داراست [۳۳].

دوستان من در دوران غیبت او خوار می شوند، و سرهایشان همانند سرهای اسیران ترک و دیلم بدین سو و آن سوی هدیه برده می شود؛ کشته می شوند، سوزانیده می شوند [۳۴]. و ترسناک و بیمناک و هراسان خواهند بود. زمین از خونشان رنگین می شود، و فریاد و ناله زنانشان بالا می گیرد.

أولئك أوليائي حقاً [٣٥]. بهم أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءِ حِنْدِسٍ. وَبِهِمْ

أُكْشِفُ الزَّلَازِلَ، وَ أَدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ [٣٦].

أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة،

وأولئك هم المهتدون [٣٧].

قال عبدالرحمن بن سالم: قال أبو بصير:

لو لم تسمع في دهرِك، إلا هذا الحديث، لكفاك؛

فصنهُ إلا عن أهله [٣٨].

اینان به راستی و درستی دوستان منند [۳۵]. به وجود آنان فتنه های کور و آشوبهای فراگیر را زایل نموده، و تکانها و سختی ها و ناملايمات را بر طرف می سازم، و پیمانهای گرانبار و زنجیرها را از دست و پایشان باز نمایم [۳۶].

دروود و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد، که تنها ایشان هدایت یافتگانند [۳۷].

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر فرمود:

اگر در طول دوران عمرت، جز این حدیث، [سخنی] نشنیده باشی، تو را بس است؛ پس آن را از نااهلش پوشیده دار [۳۸].

روایت فضل بن شاذان

قال الفضل بن شاذان - عليه الرّحمة و الغفران -:

حدثنا صفوان بن يحيى - رضى الله عنه - قال: حدثنا أبو أيوب ابراهيم بن أبى زياد الخزاز، قال: حدثنا أبو حمزة الثمالي، عن أبى خالد الكابلي، قال:

دخلتُ على مولاى على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم

السلام،

فرايتُ فى يده صحيفةً كان ينظر اليها و يبكى بكاءً شديداً. فقلتُ:

فداك أبى و أمى يا ابن رسول الله! ما هذا الصحيفة؟

قال عليه السلام:

هذه نسخة اللوح الذى أهداه الله تعالى إلى رسوله صلى الله عليه وآله الذى كان فيه اسم الله تعالى و رسوله و أمير المؤمنين و عمى الحسن بن على و أبى عليهم السلام، و اسمى ابنى محمد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه موسى الكاظم و ابنه على الرضا و ابنه محمد النقى و ابنه على النقى و ابنه الحسن الزكى و ابنه حجة الله القائم بأمر الله المنتقم من أعداء الله، الذى يغيب غيبةً طويلةً، ثم يظهر فيملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.

شیخ عالی شأن یعنی فضل بن شاذان به سند مزبور از ابی خالد کابلی
روایت کرد که او گفت:

به منزل مولای خود حضرت امام زین العابدین علیه السلام داخل
شدم و در دست آن حضرت صحیفه ای دیدم که بر آن
می‌نگریست و می‌گریست. گفتم:

پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا این صحیفه
چیست؟ آن حضرت فرمود:

این نسخه لوحی است که خدای تعالی، به رسول خود به هدیه
فرستاد. آن لوحی که در آن بود:

نام الله تعالی و نام رسول او و امیرالمؤمنین و نام عمّ حسن بن
علی و نام پدرم و نام من و نام فرزندم محمّد باقرو فرزند او
جعفر بن محمد و فرزند او موسی بن جعفر و فرزند او علی رضا
و فرزند او محمّد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او حسن
زکی و فرزند او حجّه الله و قائم بامرالله و منتقم از اعداءالله -
علیه السلام -، آنکه غایب شود، غایب شدنی دراز؛ بعد از آنظاهر
شود و پر کند زمین را از عدل و داد، همچنان که پر شده باشد
ستم و بیداد.^۱

^۱ - گزیده کفایه المهدی / ۴۳ - ۴۴، حدیث چهارم